

پیوند کتاب
و تلویزیون

نگاهی به کتاب قصه‌ای فانتزی که منبع اقتباس یک پویانمایی شده است

تبیین حجاب به روایت لینالونا

روایتی که یک مسیحی مسلمان شده درباره حجاب بنویسد، قطعا خواندنی است. حالا این که او این روایت را برای بچه‌ها و به‌زبان آنان در دنیایی فانتزی نقل کند، احتمالا جذابیت بیشتری هم به آن می‌بخشد، چون با تجربه‌ای بدیع و ناب طرف هستیم که از سوی کسی بیان می‌شود که خود در کودکی تجربه‌ای درباره حجاب نداشته است. از طرف دیگر، وقتی این روایت قرار است در قالب یک پویانمایی تصویر شود، جذابیت آن مضاعف خواهد شد. در اینجا از منبع نوشتاری یک اثر انیمیشنی در حال تولید با نام «لینالونا» نوشتیم که از کتابی با همین نام اقتباس شده است.

آرمیتا علی‌رضایی

از اهالی قلم

نوشین مجلسی

سر دبیر

قاصد کوچک



اگر بگوییم مدت‌ها بود قهرمانی به سبک و سیاق آنچه در قامت مهیار عیار می‌بینیم در قصه‌های تلویزیونی ندیده بودیم، بیراه نیست. در سریالی که این شب‌ها با عنوان مهیار عیار به قلم محمدرضا محمدی نیکو از شبکه سه سیما پخش می‌شود، مهیار با تمام خصایل یک قهرمان اما نه آنچنان که مخاطب آن را از خود دور بیندارد، تصویر شده است. او مردی است که از طراری به عیاری رسیده اما منش قهرمانانه او، بعید و دور از دسترس ذات آدمی نیست. در واقع نشان می‌دهد می‌توان آلوده به پلیدی بود اما در بزرنگ راه به سوی خیر برد و از مسیر شر دور شد. مرز میان نیکی و بدی باریک است و عبور از آن ناممکن نیست. به همین دلیل نه می‌توان بر پاکی غره شد و نه هنگام آلودگی به سیاهی و زشتی از رحمت ایزد ناامید شد. همه آنچه گفته شد در سلوکی که شخصیت مهیار در طول قصه طی می‌کند نمایان است. به نظر می‌رسد او رستگار شده، اما بیش از همیشه با مانع در زندگی‌اش روبه‌رو می‌شود. پیمودن مسیر خیر و ثابت قدمی در آن آسان نیست. مهیار بارها برای شکل جدید زندگی‌اش باید به این و آن جواب پس دهد. بسیاری مهیار را طرار می‌پسندیدند و از همین رو برای بازگشت به زندگی پرگناه پیشینش به او فشار می‌آوردند و آرزو دارند بار دیگر پای این شخصیت در راه حق بلغزد. در سکانس‌هایی که او بای بی، همسایه قدیمی خانه مادرش درددل می‌کند، از این نامردی‌ها و نامردی‌ها گله دارد و می‌شنود باید ممنون امروز با تمام سختی‌هایش باشد، زیرا حاصل دعای خیر پدر و مادر و ذات پاکی است که خداوند در نهاد او به ودیعه گذاشته.

این شخصیت چه به لحاظ کردار و چه افکار می‌تواند نمونه‌ای از یک قهرمان در قاب نمایش باشد که هم برخاسته از تاریخ و ادبیات ایرانی است؛ رخ پهلوانی دارد و از زور بازو برخوردار است و هم به لحاظ اخلاقی سره را از ناسره می‌شناسد. از این روست که می‌توان مهیار را برای نسل جوان نیز که پای این قصه نشسته‌اند ملموس، دست‌یافتنی و البته جذاب و تماشایی تلقی کرد. او مردی از عهد صفویه است که می‌توان منشش را در این روزگار و مواجهه با موقعیت‌های روز نیز به کار بست و البته احتمالا بهایش را هم چه اندک و چه گران، پرداخت. بهایی که باور داریم ارزشش را دارد.



برگ
اول

درباره نویسنده

سال ۱۳۴۰ شمسی در پاریس دختری در یک خانواده مسیحی متولد می‌شود که سرنوشت او را به اسلام و سپس ایران می‌رساند. کلر ژوبرت نام این بانوی فرانسوی است که در ۱۹ سالگی و پس از تحقیق درباره ادیان مختلف به اسلام روی می‌آورد و سپس با مردی ایرانی ازدواج می‌کند و به ایران می‌آید. این بانو که از کودکی دلبسته نویسندگی بوده، با تحصیل در رشته علوم تربیتی و همچنین حوزه علمیه و تلفیق این علوم، به یکی از نویسندگان خوش ذوق کودک بدل می‌شود. زبان فارسی، زبان مادری کلر نیست اما او در به‌کار بستن آن بسیار حرفه‌ای و هنرمندانه عمل می‌کند و به خوبی می‌تواند کودکان فارسی‌زبان را در این زمینه با خود همراه کند. آثار او که با نگاهی به معارف و احکام اسلامی برای گروه سنی کودکان نگارش شده با تصویرگری‌های جذاب در جلب نظر مخاطبان موفق است.

برگ
سوم

بریده‌ای از کتاب

در بخشی از این قصه می‌خوانیم: «سر تکان دادم و دست انداختم دور گردنش. چقدر خوشحال بودم که برگشته بود و دیگر اخمو نبود. پرسیدم: «چی را می‌خواستی به من بگویی؟» با خوشحالی گفت:

«پس نامه‌ام را پیدا کردی!» با چشم‌هایم آره گفتم و دوباره پرسیدم: «چی را می‌خواستی بگویی؟» کلاش را کمی جابه‌جا کرد و گفت: «خیلی فکر خوبی کردی که خودت را پویشاندی.» گفتم: «فکر خدا است، نه فکر من، ولی...» چندبار تکرار کرد: «فکر خدا... فکر خدا... اووو!»

و یکدفعه از جاپريد، انگار چیزی فهمیده باشد. اگر حرفم را قطع نمی‌کرد، به او می‌گفتم که موه‌ای من آبی نیست؛ که اینها را فقط به خاطر خدا می‌پوشانم، چون خیلی دوستش دارم و می‌خواهم به حرفش گوش کنم؛ ولی همان موقع سوار پرنده شد و رفت. لینالونا را می‌گویم.»

